

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت در ایران و نقش حزب توده ایران در این جنبش

این بررسی سیری کوتاه است در کتاب تجربه ۲۸ مرداد تالیف رفیق "ف. م. جوانشیر" و به طور عمده برنگرش و محتوای این اثر و نیز تا حدی بر کتاب شمه‌ای درباره تاریخ جنبش‌گرایی ایران تالیف رفیق زنده‌یاد "عبدالصمد کامبخش" و دیگر آثار حزبی متکی است. هدف بررسی که به مناسبت انتشار کتاب تجربه ۲۸ مرداد صورت گرفته، معرفی این تحلیل علمی و مستند از تاریخ جنبش ملی شدن نفت در ایران است. جملاتی که عیناً از کتاب نقل شده، در داخل گیومه و با حاشیه بیشتر مشخص شده است.

"جنبش ملی شدن نفت ایران، جنبشی یکسر "توده‌ای" نیست. جنبشی است که قشرهای وسیعی از طبقات مختلف مردم در آن شرکت کرده‌اند. خلاصه کردن تاریخ این جنبش در تاریخ حزب توده ایران، به هیچ وجه پایه علمی و واقعی ندارد. این جنبش را با همه بزرگی و اهمیت آن باید شناخت و آن را از زیر آوار کودتای ۲۸ مرداد بیرون کشید."

"باید اجزای گوناگون شرکت‌کننده در جنبش را هم شناخت و هم معرفی کرد... چنین بررسی همه‌جانبه‌ای بسیار ضروری است. توشه‌ای است از گذشته برای آینده."

زمینه‌های جنبش ملی شدن نفت

رفیق عبدالصمد کامبخش در اثر پژوهشی و ژرف خودنظری به جنبش‌گرایی و کمونیستی در ایران مبارزه در راه ملی کردن نفت را در ایران که ضربه ۲۸ مرداد

نقطه مکث آن بود "از جالبترین صفحات تاریخ جنبش آزادی بخش ملی خلق های کشورهای مستعمره و وابسته" می خواند. و رفیق جوانشیر در کتاب مؤجزونمونه وار خود تجربه ۲۸ مرداد که به مثابه مکمل تحقیقات رفیق کامبخش در دوران جنبش ملی شدن نفت است، این جنبش را یک انقلاب تمام عیار "ملی و دموکراتیک" که روزه نوینی روبه فضای تاریخ معاصر است؛ توصیف می کند. زمینه های این انقلاب رهایی بخش را که در خون شکست، در آثار یاد شده چنین می یابیم:

در نتیجه اوضاع اقتصادی و سیاسی پس از جنگ، نیروهای تازه ای که در گذشته حضور کم رنگی در میدان های مبارزه داشتند، به عرصه نبرد با امپریالیسم گام نهادند. تضاد بین خلق و امپریالیسم و نیز تضاد میان مردم و دولت مالکان بزرگ و بورژوازی کمپرادور، شدت می یافت و به تدریج به جنبش نیرومند ضد امپریالیستی مبدل می شد. شرکت نفت ایران و انگلیس، به مثابه یک پایگاه غارتگر امپریالیستی و نیز امپریالیسم انگلیس، هدف مستقیم این جنبش بودند. در عین حال امپریالیسم تازه نفس آمریکان نیز در صدد بیرون راندن غول نفتی انگلستان از چاه های طلای سیاه ایران بود. امپریالیسم آمریکا که هنوز در محافل حاکمه ایران تکیه گاه لازم را نداشت، با اتکاء به بخش معینی از بورژوازی ملی و ناسیونالیست های ایران که گرایش های آمریکایی داشتند، می کوشید در چارچوب معینی، از جنبش ضد امپریالیستی مردم به سود خود استفاده کند.

در آستانه ملی شدن صنعت نفت، دورنمای سیاسی کلی کشور چنین بود:

بورژوازی ملی به طور فعال وارد مبارزه شده و بخش اعظم خرده بورژوازی شهری را به دنبال خود می کشید و در هنگامه ای که جنبش به اوج اعتلای خود رسیده بود، می کوشید تمام قدرت حاکمه را به دست خود بگیرد. امپریالیسم آمریکا ابتدا نسبت به بورژوازی ملی ابراز هم دردی می کرد و حتی به آن یاری می رساند. لبه تیز حمله متوجه امپریالیسم انگلیس بود. شعار بورژوازی ملی هنوز به استیقای حقوق مردم ایران از نفت محدود بود و حزب توده ایران شعار لغو امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس و طرد امپریالیسم انگلستان را مطرح می کرد. در عین حال حزب توده ایران تنها نیروی متشکل و بسیج کننده کشور بود. بورژوازی ملی بدون شرکت فعال و همکاری این حزب نمی توانست به موفقیت جنبش امیدوار باشد. به این جهت در برابر حزب توده ایران وظایف مهمی قرار گرفته بود: بسیج نیروهای ضد امپریالیستی، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر و روشنفکران برای مبارزه فعال، ارزیابی صحیح نیروی بورژوازی ملی، ایجاد همکاری با آن بر مبنای قابل قبول ضمن پیروی از اصل "احاد و مبارزه" - یعنی از یک سو افشای خصلت دوگانه آن و از سوی دیگر اشتراک مساعی با آن در مبارزه با دشمن مشترک - کوشش در این جهت که جنبش

علیه امپریالیسم انگلستان در تکامل خود به جنبش علیه امپریالیسم به طور عام بدل گردد بدون آن که از استفاده ماهرانه از تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلیس غفلت شود، افشای به موقع سیاست مزورانه و دورویی امپریالیسم آمریکا، از لحاظ سیاسی تلفیق مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه مردم در داخل کشور به خاطر تامین آزادی های دموکراتیک و از نظر سازمانی تلفیق چیره دستانه شیوه های غیرعلنی با شیوه های علنی.

حزب در مسیر این وظایف به فعالیت وسیع پرداخت و با وجود تجربه غیرکافی و ترکیب ناقص رهبری (بخشی از رهبری اجبارا در مهاجرت به سر می برد) موفقیت های بزرگ به دست آورد. حزب در عین حال با کم بها دادن به نقش و نیروی بورژوازی ملی و پر بها دادن به نیروی خود دچار اشتباهاتی شد - که اگر چه در قیاس با اشتباهات فاحش و جبران ناپذیر رهبری بورژوازی ملی، بسیار خرد است - ارتجاع و امپریالیسم از آن برای سرکوب جنبش بهره گرفت.

نیروهای سیاسی عمده و استراتژی آنها

از سکوی امروز بهتر می توان دیروز را دید. بغرنجی های گذشته اکنون معمای حل شده و آسانی است، اما آسان بودن و دسترسی به اجزاء و عناصر این معما، برای بسیاری که موضع طبقاتی شان، آنها را در برابر جنبش کارگری ایران و جنبش جهانی کمونیستی قرار می دهد و یا سوءظن خصلتی آنها را برمی انگیزد، هنوز به معنی گشودن آن نیست.

از فراز سکوی امروز، منظرگاهی از یک انقلاب ملی و دموکراتیک، آغشته به بوی شدید نفت، هویدا است. این انقلابی بود "علیه وابستگی ایران به امپریالیسم و علیه مناسبات فئودالی" ولی ببینیم همه نیروهایی که سودای رهبری این انقلاب را داشتند، از آن ظرفیت و طبیعت قاطع و بیکارجویی که لازمه پیروزی است، برخوردار بودند؟ گره گاه مساله و جان کلام همین جا است.

در جبهه انقلاب، دو نیروی عمده بودند:

۱. جبهه ملی ایران که به زودی قدرت دولتی را نیز در دست گرفت.
 ۲. حزب توده ایران، پیشاهنگ طبقه کارگر که بخشی از خرده بورژوازی شهر، دهقانان و روشنفکران انقلابی را زیر درفش خویش بسیج کرده بود.
- گفتیم که:

"حزب توده ایران تنها نیروی متشکل و بسیج کننده کشور بود. بورژوازی ملی بدون شرکت فعال و همکاری این

حزب نمی‌توانست به موفقیت جنبش امیدوار باشد. " این رمز بزرگ جنبش ملی شدن نفت بود. برشالوده‌ای این باور حزب توده‌ایران - به‌جز دوره کوتاهی که در شناخت ماهیت جبهه ملی دچار تردید بود - به‌کرات، در هر فرصت مناسب، در هر نشیب خطرناک به‌دیگر نیروهای ملی پیشنهاد اتحاد و همکاری داد، و بدون استثناء در همه این موارد، جواب رد شنید. در طلیعه جنبش ملی شدن نفت، همین که شیخ دیکتاتوری جدید، در سیمای نظامی رزم‌آرا ظاهر شد

"حزب توده‌ایران با وجودی که به شدت تحت فشار بود، با وجودی که اکثریت رهبران با تجربه آن در این زمان اجباراً در مهاجرت و یاد ر تبعیدگاه‌های دور دست بودند، تصمیم صحیحی موافق ضرورت زمان اتخاذ کرد. به‌هر دو نیروی اصلی پایداری ضد دیکتاتوری رزم‌آرا: جبهه ملی و آیت‌الله‌کاشانی، پیشنهاد همکاری و اتحاد داد. اما این پیشنهاد پذیرفته نشد، بلکه برعکس، کمی پس از آغاز نخست‌وزیری رزم‌آرا احملات بسیار تند رهبران جبهه ملی به اتحاد شوروی و حزب توده‌ایران آغاز شد که صف متحد خلق را شکست و دشواری‌های بزرگی در آینده جنبش ایجاد کرد.

علت این امر را باید در استراتژی جبهه ملی ایران جست که تامین هدف‌های خود را از طریق تشدید فعالیت ضد کمونیستی و جلب همکاری امپریالیسم آمریکاممکن می‌شمرد. زمانی که رزم‌آرا با کمک بخشی از ماموران سفارت آمریکا روی کار آمد، رهبران جبهه ملی به‌جای این که عمق خطر را درک کنند، به‌جای این که متوجه ماهیت جنایتکار امپریالیسم آمریکا شوند... به این فکر افتادند که به آمریکائیان بفهمانند که جبهه ملی بهتر از رزم‌آرا می‌تواند منافع آمریکا را در ایران حفظ کند. آن‌ها کوشیدند با عرضه خدمت، خود را به‌مثابه جانشین مناسب به سفارت آمریکا بقبولانند و برای این که به این هدف نائل آیند، حاضر شدند در جلسات پنهانی با ماموران سفارتخانه‌های امپریالیستی و بویژه ماموران آمریکایی تماس بگیرند.

احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره و یکی از موسسین جبهه ملی ایران، بعدها از این رابطه پنهانی پرده برداشت و در روزهای پس از ۲۸ مرداد که جاسوسی برای آمریکا جزء

افتخارات به حساب می‌آمد، خاطرات خود را منتشر کرد و نوشت:

"سیاست‌های انگلیس و آمریکا، جبهه ملی را یکدسته افراطی چپ و متمایل به سیاست شمال می‌دانستند و چون طرز نگارش روزنامه‌های توده‌ای حقیقت را بر ما مکشوف ساخته بود، کمیسیون سیاسی جبهه ملی قرار شد تماسی با عمال سیاست خارجی گرفته و به‌هر دو طرف ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است."

در این جلسات که رهبران جبهه ملی ایران با ماموران سفارت و جاسوسان آمریکایی و انگلیسی داشتند، نه تنها کوشش می‌شد که شائبه کمونیست بودن جبهه رفع شود، بلکه به‌طور آشکار دربارهٔ ضرورت مبارزه با حزب توده ایران و راه‌های عملی این مبارزه بررسی می‌شده است. ملکی می‌نویسد:

"در همین زمان بود که فکر تاسیس حزب زحمتکشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل‌ملکی، توجه دکتر بقائی را جلب کرد و او از توجه آمریکایی‌ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها حداکثر استفاده را نمود..."

به این ترتیب بود که پیشنهادهای حزب توده ایران برای همکاری با جبهه ملی ایران نه فقط پذیرفته نشد، بلکه هر چه تلاش توده‌ای‌ها برای نزدیکی بیشتر می‌شد، بر تلاش خرابکارانه نفاق‌افکنان نیز می‌افزود، تا "ثابت" شود که حضرات توده‌ای نیستند."

این نفاق‌افکنان دل‌بسته به آمریکا، که بودند؟ جناح راست جبهه ملی: نظایر مظفر بقایی که چکیده زندگی و هویتش را در این جمله عبرت‌آموز تفسیر کرده است:

"هیچ‌کس در ایران به اندازه من و دوستانم برضد انقلاب مبارزه نکرده است."^۱

عمیدی نوری که اشتیاق ۲۸ مرداد زودرس‌تری را داشت و این آرزوی چرکین را در اعتراف صریحش افشاء می‌کند:

"اگر در نهم اسفند مردم (منظور اوباشی است که دربار

۱. دفاعیات بقایی در دادگاه، روزنامه اطلاعات، ۷ دی ماه ۱۳۴۰

برانگیخته بود) رادیو را تصرف می‌کردند، کار به ۲۸ مرداد
نمی‌رسید.^۲

احمد ملکی که کارچاق‌کن سفارت آمریکا بود، و پس از ۲۸ مرداد، می‌خواست
از این جنایت، مدال افتخاری زیب خود کند.
حسین مکی که درست سره‌زنگاه انقلاب، از پشت به مصدق و جنبش‌شودها
خنجر زد و در آستانه دربار به کرنش درآمد.
و در کنار این رمه‌چشم‌دوخته به چراگاه آمریکا، امثال خلیل‌ملکی که این
اعتراف سیاه، بهترین داغ ننگ بر پیشانی نظایر متعدد اوست:

"به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. اعلیحضرت همایونی از
مبارزات موثر و میهن‌پرستانه ما در نهضت ملی ایران و
همچنین از مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه الهام
می‌گیرند!!" فصلی بیان فرموده و از حزب ما که به نام
نیروی سوم می‌نامیدند، قدردانی فرمودند.^۳

رفیق نورالدین کیانوری در خاطراتش، از چهره‌های دیگری هم نقاب
برمی‌دارد:

"از میان ۱۹ نفر مؤسسین اولیه جبهه ملی، برای حزب
توده ایران مسلم بود که دکتر مظفر بقایی، حسین مکی،
حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، عمیدی
نوری، احمد ملکی، جلالی نائینی و ارسلان خلعتبری،
از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا بودند. پشتیبانی کسانی
مانند میراشرفی، مدیر روزنامه آتش - مفسد فی الارض
معدوم - از جبهه ملی که جلسات مشترک گروه بالا با
جاسوسان سفارت آمریکا در خانه‌اش تشکیل می‌شد و ما از
آن اطلاع داشتیم، رهبری حزب را درباره مجموعه جبهه
ملی دچار اشتباه کرد. به‌ویژه که رهبری حزب اطلاعات
کاملی در دست داشت که دکتر مصدق از ارتباط این گروه
با سفارت آمریکا کاملاً واقف است، ولی هرگز قدمی در راه
جدا کردن خود از تحریکات این گروه بر نمی‌داشت."^۴
این ترکیب رهبری، آن سماج‌پیگیر در ابراز خصومت به حزب توده

۲. خاطرات عمیدی نوری. اطلاعات. ۲۷ مرداد ۵۳

۳. دفاع خلیل ملکی در دادگاه، روزنامه کیهان ۱۸ اسفند ۱۳۴۴

۴. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق. از انتشارات حزب توده ایران. ص ۱۸

ایران و شکستن همه پلهایی که این حزب به سوی دیگر نیروهای ملی می‌زد، مغالزه آشکار با امپریالیسم آمریکا که بخشی از آن اعتقاد سیاسی جبهه و نیم دیگر وسوسه و ماموریت مهره‌های آمریکایی در درون جبهه ملی بود، حزب توده ایران را یک‌چند در ارزیابی دقیق و همه‌جانبه جبهه دچار لغزش‌هایی کرد. وقتی در نظر آوریم که شخصیت‌هایی چون حسین فاطمی که بعدها در راه آرمان‌های ملی خون داد، در آن روزها از امام‌زاده آمریکا به‌نفع مردم ایران انتظار معجزه داشت و این خوش‌باوری را با صدای بلند آواز می‌داد، سردرگمی زودگذر در شناخت واقعیت جبهه ملی چندان غیرمنتظره نمی‌نماید. حسین فاطمی می‌نوشت:

"از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی واز وطن "ژرژ واشنگتن" این روزها پیام محبت به‌گوش ما می‌رسد... آمریکا باید در دهانه آتشفشان ما را یاری کند... ما این کمک آمریکا را جز با احساسات بشر دوستی و عواطف عالیه انسانی، به‌چیز دیگری تعبیر نمی‌کنیم." ۵

این کلمات امروز بوی زننده‌ای دارد، کفر سیاسی و نشان‌دهنده راه‌چپ‌م است، اما در فضای ایران آن‌روز، معنای دیگری داشت. این آمریکازدگی که با استراتژی عمومی جبهه ملی سازش داشت و اصولاً استراتژی یادشده خودم‌محصول طبیعی آن بود، ما را نسبت به ماهیت ضدامپریالیستی مجموعه جبهه ملی دچار یاس می‌کرد. چنین بود که در برابر هجوم شدید تبلیغاتی جبهه ملی و به‌ویژه جناح راست آن، حزب توده ایران به‌حمله متقابل پرداخت. این سوء تفاهم نطفه اصلی سکوت کوتاه‌مدت حزب توده ایران در برابر شعار مصدق مشعر بر ملی شدن صنعت نفت بود.

"امروز وقتی به‌حوادث آن سال‌ها برمی‌گردیم، بدون تردید احساس می‌کنیم که حزب ما می‌بایست در سیاست خود برای تأمین اتحاد نیروها پیگیرتر باشد و اجازه ندهد که نفاق افکنان در خرابکاری خود موفق گردند. سیاست خاافتاده و پخته امروز حزب ما نشان می‌دهد که برای ما تجربه آن سال‌ها، بی‌اثر نگذشته است. ما امروز می‌کوشیم جناح‌های گوناگون را با دقت از هم تمیز دهیم، هر جناحی را در حال تکامل و حرکت بنگریم و توجه داشته باشیم که مسیر مبارزه ضدامپریالیستی، خواه ناخواه عناصر صدیق را

بهراه راست می‌کشاند. ولی آن‌روز در سیاست ما این باریک بینی و ظرافت وجود نداشت. ما همه جبهه ملی را یک واحد کل تلقی می‌کردیم و خرابکاری بقایی‌ها را به حساب مصدق‌ها، نریمان‌ها و شایگان‌ها هم می‌گذاشتیم، درحالی که این عناصر، علی‌رغم گرایش به سازشکاری، زمینه مساعد ضدامپریالیستی داشتند.

جهش در شعار، در جا در استراتژی

"شعار ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۲۹ در شورای عالی جبهه ملی به تصویب رسید. این یکی از پیروزی‌های بزرگ نهضت ضدامپریالیستی مردم ایران است.

اصل ملی شدن نفت در سرتاسر کشور در جبهه ملی به آسانی پذیرفته نشد و جناح‌های گوناگون جبهه نسبت به این اصل‌روش‌های گوناگون پیش گرفتند. اقلیتی که دور مصدق و فاطمی بودند اصل ملی شدن را صادقانه پذیرفتند، ولی اکثریت جبهه ملی این اصل را با تاخیر و غیرصادقانه تایید کردند و در واقع در مواضع سابق خویش دایر بر تجدیدنظر در قرارداد - ایران و انگلیس - باقی ماندند.

"تصویب اصل ملی شدن نفت در شورای عالی جبهه ملی و اعلام آن، جهش بزرگی بود در سیاست این جبهه: جهش از تجدیدنظر و شعار ۵۰ - ۵۰ و غیره به طرد شرکت استعماری نفت. ولی متأسفانه این جهش فقط در شعار انجام گرفت و نه در استراتژی.

جبهه ملی این شعار را با تمام ژرفای آن - به‌مهمی یک انقلاب ملی و دموکراتیک - درک نکرد و مصدق و یارانش حتی تا ۲۸ مرداد نیز حاضر نشدند بپذیرند که بدون یک تحول اجتماعی و بدون یک تغییر بنیادی سیاسی، شعار ملی کردن نفت در شرایط ایران قابل اجراییست.

به‌یاد داشته‌باشیم که جبهه ملی و مصدق به مبرم‌ترین ضرورت اجتماعی آن روز ایران، یعنی مسأله انقلاب ارضی که پشتوانه رزمی پیروزی در عرصه نبرد ضدامپریالیستی بود، حتی نزدیک نشدند. نبرد ملی بدون درهم شکستن

پایگاه‌های طبقاتی امپریالیسم در داخل ایران، دورنمای وسیعی نداشت، اما بورژوازی ملی از شکستن تقدس مالکیت و آزاد کردن نیروهای دهقانی و تعمیق جنبش خلقی هراس داشت.

"همین تطابق‌ناپذیری شعار ملی شدن نفت با استراتژی اجرای آن، ریشه اصلی شکست ۲۸ مرداد شد. در آغاز شعار ملی شدن به نظر گروهی آسان می‌آمد. برخی از محافل آمریکایی نیز به این سهل‌انگاری دامن می‌زدند و چنین وانمود می‌کردند که چیز مهمی نیست. شما نفت را از انگلیس‌ها بگیرید، ما کمک می‌کنیم که خودتان استخراج کنید... ولی در عمل معلوم شد که ملی کردن نفت کار آسانی نیست. چنان که گفتیم یک انقلاب است و استراتژی و تاکتیک انقلابی می‌خواهد.

حزب توده^۶ ایران در پذیرش شعار ملی شدن نفت تاخیر کرد... این تاخیر بدون تردید نقص بزرگی است. منطقی ماکه هوادار طرد شرکت نفت، الغای قرارداد و جلوگیری از هرگونه نفوذ امپریالیستی در کشور بودیم، می‌بایست به مراتب زودتر از کسانی که دنبال قراردادهای ۵۰ - ۵۰ "دنیا پسند" بودند، به این شعار برسیم.

اصل ملی شدن بیان درست و کامل همان چیزی بود که ما خواستار آن بودیم و نه تکامل درخواست تجدیدنظر در قرارداد.

دشمنان انقلاب و محافل ضدکمونیزم ادعا می‌کنند که حزب توده^۶ ایران گویا به این دلیل مخالف ملی شدن نفت بود که در اصل تصویب شده، ملی شدن نفت در سراسر کشور در نظر گرفته شده بود و حزب توده^۶ ایران گویا می‌خواست نفت شمال ملی نشود و به شوروی واگذار گردد. در حالی که ملی کردن نفت اصولاً به مساله نفت شمال ارتباطی نداشت. قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال، اگر اجرا می‌شد، اولاً با ملی شدن نفت تناقضی پیدا نمی‌کرد، زیرا این قرارداد به حاکمیت ملی ایران به‌طور کامل احترام می‌گذاشت. ثانیاً این قرارداد چندین سال پیش رد شده و موضوع آن پایان یافته بود. دیگر نفت شمالی وجود نداشت که حزب توده^۶ ایران بخواهد به اصطلاح برای شوروی‌ها حفظ کند. این

نوع ادعاهای دروغین را دشمنان نهضت و نفاق افکنان حرفه‌ای ساخته‌اند تا تبلیغات ضدکمونستی را دامن بزنند و مانع اتحاد نیروها شوند. "علت اصلی تاخیر حزب ما در درک اهمیت شعار ملی شدن نفت به شرح زیر است:

۱. بی‌اعتمادی نسبت به رهبران جبهه ملی ایران. سوابق گروهی از رهبران جبهه ملی در همکاری با ارتجاع و امپریالیسم، مخالفت آنان با طرد شرکت نفت و تماس‌هایی که با محافل آمریکایی داشتند، حزب ما را مدتی دچار این تردید کرده بود که در شعار جدید آن‌ها نیز کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.

۲. کم‌توجهی به امکانات کوتاه مدت که می‌توانست جنبش را گامی به جلو ببرد، ولو این که به پیروزی نهایی نرساند. این نظر حزب ما که ملی کردن صنایع نفت با کمک امپریالیسم آمریکا مقدور نیست و به تحول بنیادی در سیاست خارجی و داخلی نیازمند است، نظر درستی بود، ولی ما توجه نداشتیم که از تضاد امپریالیست‌ها می‌توان برای یک گام به جلو استفاده کرد.

۳. بی‌توجهی به تفاوت اساسی بین دو قشر بورژوازی، قشر کمیرادور و قشر ملی در کشورهای نظیر ایران. بی‌توجهی به این نکته که قشر بورژوازی ملی نیز یک پارچه نیست و جناح‌های گوناگون آن حامل درجات مختلفی از سازشکاری هستند.

۴. بیماری کودکی کمونیسم. عدم آشنایی کافی با اندیشه‌های درخشان لنینی که ضرورت یافتن متحدین را هر قدر هم موقتی باشند می‌آموزد. این بیماری به‌طور کلی از کم‌تجربگی حزب ما ناشی می‌شد ولی علل و عوامل مشخصی هم وجود داشت که آنرا تشدید می‌کرد. از جمله این که پس از غیرقانونی شدن حزب، زندگی عادی آن مختل شد، رهبری حزب پراکنده، عده‌ای به زندان افتاده و گروهی مجبور به مهاجرت شدند. پیوند مستقیم رهبری با توده مردم، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی بریده شد. البته در همان زمان در صفوف حزب توده ایران نظریات درست وجود داشت. گروهی از کادرهای حزبی که در

مطبوعات و امور ایدئولوژیک کار می‌کردند، مصرا توصیه می‌کردند که شعار ملی شدن نفت پذیرفته شود. ماهیت توده‌ای و انقلابی حزب توده^۱ ایران و خصلت عمیقا ملی و ضدامپریالیستی آن سبب شد که حزب ما علی‌رغم این دشواری‌ها، شعار ملی شدن را ولو با اندکی درنگ، به‌طور کامل بپذیرد و تا پایان از آن دفاع کند. درحالی‌که اکثریت رهبران جبهه^۲ ملی از همان روزی که به‌ناچار این شعار را پذیرفتند، به‌آن خیانت کردند و از اجرایش جلوگیری نمودند.

سه‌مرحله در جنبش ملی شدن نفت

جنبش ملی کردن صنعت نفت را برحسب نقاط عطفی که در آن پدید آمد و تغییرات متناسب با آن در مناسبات میان نیروی عمده جنبش، یعنی حزب طبقه^۳ کارگر از یک‌سو و سایر نیروهای ضدامپریالیستی بخصوص بورژوازی ملی که مدعی نقش رهبری بود، از سوی دیگر، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول شامل دوران تشدید مبارزه به‌خاطر رد قرارداد الحاقی^۴ می‌شود. این مبارزه که تقریباً در سراسر کشور گسترش یافت، شعار ملی کردن صنعت نفت را در دستور روز قرار داد. این مرحله دوران پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و به‌حکومت رسیدن نمایندگان بورژوازی ملی بمرهبری مصدق را دربر می‌گیرد.

"گره^۵ همه مسائل سیاسی آن‌روز ایران سرنوشت نفت جنوب بود. رزم‌آرا وقتی بر سر کار آمد امیدوار بود که منافع آمریکا و انگلیس را آشتی دهد و نفت ایران را میان آنان تقسیم کند... اما محافل انگلیسی که رزم‌آرا نزدیک‌ترین پیوند را با آن‌ها داشت، مصرا از او می‌خواستند که قرارداد الحاقی را - به‌سود آن‌ها - به‌تصویب رساند."

سیاست رزم‌آرا و همه دولت‌های آن‌روز معطوف به آن بود که قرارداد رادر محیط کم و بیش آرام و پیش از آن‌که نیروهای مترقی بسیج شوند، به‌تصویب مجلس برساند، اما رقابت شدید آمریکا و انگلیس بر سر تصاحب ثروت‌های خاور نزدیک و میانه، بخصوص ایران، مساله رابه درازا کشاند و این نبرد پشت پرده که عمیقا در جامعه ما بازتاب می‌یافت، هم با اعتلای جنبش آزادی‌بخش ملی در ایران مقارن شد و هم خود انگیزه و الهامی برای اوج‌گیری این جنبش شد.

مرحله دوم، با تصویب قانون ملی شدن نفت و بر سر کار آمدن مصدق آغاز شد.

"مصدق از بحران عمومی سیاسی که کشور را فرا گرفته بود استفاده کرد و مجلس را واداشت که قانون ۹ ماده‌ای مربوط به طرز اجرای اصل ملی شدن نفت را تصویب کند و اجرای آن را به عنوان برنامه دولت بپذیرد... مصدق با پذیرش نخست‌وزیری قدرت حاکمه را به دست نگرفت، بلکه فقط بخش کوچکی از آن را به اتکای افکار عمومی و با بهره‌گیری از بحران سیاسی تصاحب کرد. بخش بزرگ‌تر قدرت در دست دربار باقی ماند. اکثریت مجلس شورا و سنا که به نخست‌وزیری مصدق رای داده بود در واقع مخالف او بود. ارتش و نیروهای مسلح، ملاکین بزرگ و حتی اکثریت رهبران جبهه ملی مخالف او بودند. مصدق سازمان سیاسی استواری که از او پشتیبانی کند، نداشت. از فردای پذیرش نخست‌وزیری، رهبران جبهه ملی یکی پس از دیگری از مصدق جدا شدند و در برابر او صف بستند. جبهه ملی عملاً تعطیل شد."

"مصدق که با این وضع روی کار آمده بود، کوشید تا کابینه خود را از کسانی تشکیل دهد که هر یک جناحی از هیات حاکمه را راضی کند. به علاوه ترس از انقلاب قاطع ضد امپریالیستی و دموکراتیک، عدم باور به نیروی مردم، امید به حل مساله نفت در چارچوب مناسبات حاکم و در پیوند با امپریالیسم آمریکا در ترکیب نخستین کابینه مصدق منعکس شد. مصدق کابینه‌ای به مجلس معرفی کرد که به هیچ‌روی در سطح وظایف انقلابی‌اش نبود. تقریباً همه اعضای آن در کابینه‌های قبلی وزیر و صاحب مقام بودند. چهار نفر از آنان در کابینه‌علاء عضویت داشتند. پست وزارت جنگ در دست نماینده شاه بود و پست وزارت کشور به سپهبد زاهدی کودتاچی سپرده شده بود که از مدت‌ها پیش علیه جنبش انقلابی ایران و شخص مصدق توطئه می‌کرد."

"این هسته توطئه‌گری ضد ملی در درون جبهه ملی بسیار تقویت شد، ارتباطات آن محکم‌تر و فعالیت خرابکارانه‌اش شدیدتر گشت. و در تمام طول حکومت مصدق ادامه یافت تا به ۲۸ مرداد رسید. به عبارت دیگر زمانی که مصدق و یارانش خوش‌دلانه به کمک آمریکا در امر ملی شدن نفت چشم

دوخته بودند، "سیا" عمال خود را در درون کابینه جا می داد و سقوط آن را تدارک می دید."

تصویب قانون ملی شدن نفت و روی کار آمدن مصدق، نتیجه مبارزات توده مردم و درعین حال حوادثی بودند که هم امپریالیسم و ارتجاع داخلی و هم نیروهای دموکراتیک را در برابر وضع جدیدی قرار می دادند. این مرحله به حوادث تیرماه ۱۳۳۰ منجر شد که طی آن اقدامات امپریالیست های انگلیس و آمریکا (که حالا دیگر مشترکا عمل می کردند) و نیز ارتجاع داخلی در برابر مبارزات مردم با شکست مواجه گردید و در نتیجه زمینه برای ایجاد جبهه واحد ضد امپریالیستی فراهم آمد.

این مرحله سرشار از وقایع مهم داخلی و خارجی است. در این مرحله تضادها شدت می یابند و تغییراتی که در سیر حوادث تاثیر داشت، درخصلت این تضادها پدید می آید. مرحله یادشده بخصوص از مبارزات جوشان توده ها، یعنی نیروی عمده جنبش مشحون است. جنبش به نقطه اوج رشد خود می رسد. تضادهای موجود میان دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس و نیز تضاد میان کشورهای امپریالیستی از یکسو و ایران که به وسیله دولت بورژوازی ملی اداره می شد، از سوی دیگر، دستخوش تغییرات زیاد گردید.

سیاست ایالات متحده آمریکا در ایران، پس از تشکیل جبهه ملی، جهت مشخص به خود گرفت: استفاده از جبهه ملی برای تصاحب نفت ایران. ترکیب و روحیات جبهه ملی نیز مشوق این تمایل آمریکا بود. زمانی که اصل ملی شدن نفت به تصویب رسید، برخورد دوگانه امپریالیسم آمریکا به این اقدام آشکار گردید: از یکسو ترس از این که تحولی چنین بتواند برای سایر کشورهای صاحب نفت سابقه شود و آن ها نیز به همین سهولت به منافع انحصارات آمریکایی لطمه وارد سازند، از سوی دیگر دورنمای فریبنده برای پیروزی آسان.

موضع گیری آمریکا در کنفرانسی که در آوریل ۱۹۵۲ در واشنگتن تشکیل شد، تا آمریکا و انگلیس خط مشی مشترکی در مورد ایران بیابند، تایید این نظر است. روش آمریکا در این کنفرانس اعمال فشار به انگلستان بود تا هرچه زودتر او را از موضع خود بیرون راند.

از زمانی که مصدق روی کار آمد ورق برگشت. اکنون حل هرچه سریع تر مساله مطرح بود. امپریالیسم آمریکا که در سودای تحقق انتظاراتی بود که از جبهه ملی داشت، با دعاوی خودوارد میدان شد. ضمناً آمریکا نمی خواست که به چیز کم قناعت کند. دولت مصدق نیز در شرایطی که جنبش خصلت همگانی به خود گرفته بود، نمی توانست به امپریالیسم آمریکا وعده های بزرگ بدهد و به طریق اولی در برابر آن به عقب نشینی های بزرگ تن دردهد.

این امر سایش هایی را میان دولت مصدق و ایالات متحده آمریکا بوجود

آورد و باعث نزدیکی نیروهای امپریالیستی و فشار مشترک آنان بر محافل حاکمه ایران شد.

مرحله سوم، از تیرماه ۱۳۳۱ یعنی هنگامی که نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی برای سرنگونی دولت مصدق متحداً عمل می‌کنند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را که منجر به استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور شد، دربر می‌گیرد. انشعاب در جبهه ملی و خروج عناصر ارتجاعی و آمریکایی از آن، مشخصه این مرحله است. با این تحول سیاست خارجی جبهه ملی وارد مرحله قاطع‌تری شد. در عین حال گسترش جنبش، در بورژوازی ملی به‌طور اعم و در میان نمایندگان آن یعنی جبهه ملی و مصدق به‌طور اخض، ایجاد هراس کرد. مبارزه عمومی مردم در ۳۰ تیر، مصدق و دولت بورژوازی ملی را از نو بر سر کار آورد. ولی این مبارزات در عین حال قدرت نیروهای دمکراتیک را نشان داد. دورنمای این قدرت پویا نمی‌توانست برای بورژوازی ملی با خصلت دو-گانه و تزلزل و نوسان آن خوشایند باشد.

"در قیام ۳۰ تیر هدف‌ها و شعارها و شیوه‌های گوناگون مبارزه که از طرف سازمان‌های گوناگون مطرح می‌شد، به قضاوت توده مردم گذاشته شد و صحت نظرات حزب توده ایران به اثبات رسید. مردم با گوشت و پوست خود احساس کردند که ملی کردن نفت در واقع یک انقلاب ضد امپریالیستی است و تنها در نبرد قاطع با نیروهای امپریالیستی - چه انگلیسی و چه آمریکایی - می‌تواند پیروز شود. مردم دست خون‌آلود امپریالیسم آمریکا را در کشتار سی‌ام تیر دیدند. خوش‌بینی نسبت به امپریالیسم آمریکا که جبهه ملی و حکومت مصدق به مردم تلقین می‌کرد، در سی‌ام تیر تبدیل به تردید و ناباوری شد. نقش خائنانه دربار پهلوی نیز بیش از پیش آشکار گشت و قشرهای هوادار مصدق به درک این واقعیت آغاز کردند که تا این دربار باقی است، دست از توطئه برنخواهد داشت. در این قیام دست سازشکاران روشن شد. کسانی که به مردم توصیه می‌کردند که دست از تظاهرات خونین برداشته و برای رویارویی با توطئه امپریالیستی "قوام - شاه" "در پشت بام‌ها قاشق بزنند" تا حد زیادی رسوا شدند. مردم دنبال آن‌ها نرفتند. شعارهای "مرگ بر شاه"، "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" با شیوه‌های قاطع نبرد در آمیخت، قیام سی‌ام تیر آشکارا مهر و نشان توده‌ای

خورد. این، تحول کیفی در جنبش ملی شدن نفت، برجسته‌ترین خصلت‌این قیام و مهم‌ترین عامل پیروزی آن بود.

شعارهای ضدامپریالیستی و ضدآمریکایی و ضد درباری که در سیام تیر از طرف مردم داده شد و پس از آن با وجود مخالفت جبهه ملی در صفوف نهضت ماند و ریشه‌دوانید، منحصرآ شعارهای حزب توده ایران بود. سیام تیر تنها با حضور حزب توده ایران (که ترکیب طبقاتی جبهه پایداری را به‌طور کیفی تغییر داد) بود که روز قیام ملی شد و در تاریخ ماند.

در نتیجه قیام سی تیر:

- "مصدق نه از طریق بازی‌های پارلمانی، بلکه بر روی امواج قیام توده مردم و بویژه زحمتگشان پیروز شد."
- "ضرورت و امکان اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی آشکارتر شد. قیام سی تیر حاصل اتحاد نیروهای ملی ایران بود."

- "دشمنی با مصدق در محافل حاکمه ملاک - بورژوازی تشدید و موقعیت او در این محافل تضعیف شد. بحران از جلوصحنه به پشت پرده رفت و توطئه‌گری‌ها فعال گردید."
- "حکومت دوگانه مصدق - شاه - که از آغاز روی کار آمدن کابینه مصدق آغاز شده بود، به سنگین شدن کفه ترازو به نفع مصدق و تمرکز بخش قابل‌ملاحظه‌ای از قدرت حاکمه در دست او گرایید."

تا آستانه فاجعه ۲۸ مرداد

از سی تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که آوار مدهشی به‌حجم زندگی یک نسل و به‌بهای دود شدن و تباهی طلایی‌ترین سال‌های تاریخ معاصر ایران بر سر میهن ما فرود آمد، چه گذشت؟ چه گذشت که آن توده‌های عظیم جان‌برکف که روز سی تیرماه برای دفاع از حکومت ملی مصدق، در کوچه‌ها و خیابان‌ها، با دست خالی با تانک‌ها و سرنیزه‌ها گلاویز شدند و به پیروزی رسیدند، در برابر کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد تقریباً نقش ناظران بی‌تفاوت و یا حداکثر چهره همدردی غیرفعال را گرفتند؟ مصدق با نیرو و ریشه خود چه کرد؟ رمز دردناک فتح ارزان کودتا، در پاسخ دقیق این پرسش است:

"مصدق با اعلام شعار "اقتصاد بدون نفت" بخشی از هواداران خود را که به امید بهره‌گیری از درآمد نفت از او پشتیبانی می‌کردند، از دست داد. این بخش به‌سوی همکاری با نیروهای ارتجاعی متمایل شد. ولی مصدق از اعلام و انجام اقداماتی که می‌توانست از طرف توده‌ها پایگاه او را گسترش دهد سرباز زد. برعکس، بار اقتصاد بدون نفت را از طریق افزایش مالیات‌های غیرمستقیم و تشدید تورم به‌دوش زحمتکشان گذاشت و لذا مواضع خود را در میان آنان نیز تا حدود زیادی تضعیف کرد."

اقتصاد بدون نفت محصول یک سیاست انفعالی و تسلیم‌طلبانه بود، درست همان حربه‌ای بود که امپریالیسم جهانی برای تحلیل بردن دولت مصدق، از طریق انجماد امکانات و ظرفیت‌های اقتصادی آن احتیاج داشت. جنبش باپول نفت که در آن شرایط بحران بیش از هر وقت دیگر به هر دینار آن نیاز بود، می‌توانست بنیه خود را تقویت کند، به بهبود وضع زحمتکشان یاری برساند، با تحکیم پایه‌های مالی و اقتصادی دولت به تقویت مواضع سیاسی آن بپردازد. اما مصدق محاصره اقتصادی ایران را توسط امپریالیسم، با بستن شیرهای نفت به‌روی کشورهای سوسیالیستی کامل کرد. این همان سیاستی بود که غرب امپریالیستی آرزو داشت و در دل ارتجاع داخلی بهره‌بردار که برای منزوی کردن دولت عاصی به‌جان می‌زد، قند آب می‌کرد.

"جریان تلاش کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و مخالفت محافل امپریالیستی با این امر که دولت مصدق به تبعیت از اینان حاضر به فروش نفت نشد"

یکی از صریح‌ترین جلوه‌های تزلزل و سوءظن هراس‌آمیز بورژوازی ایران در برابر پرولتاریای جهانی است. پیشنهادهای متعدد و متنوع کشورهای سوسیالیستی برای نیرو دمیدن در مقاومت مصدق از طریق خرید نفت ایران و شکستن حلقه محاصره امپریالیستی، همواره با دیوار بلندی از سکوت و تعارفات بی‌محتوای دیپلماتیک روبرو شد. و این نه تراژدی مصدق، که تراژدی تراویده از تنگ‌نگری طبقه او است.

"علت واقعی این که مصدق جرات نکرد نفت به کشورهای سوسیالیستی بفروشد، فشار مداومی بود که از طرف ارتجاع و امپریالیسم در داخل و خارج به او وارد می‌شد. و تعهداتی بود که در قبال آمریکا داشت. مصدق تا پایان حکومت خود نتوانست بر این نیروی ارتجاعی و گرایش‌های باطنی خود چیره گردد."

"مصدق همان طور که می خواست نفت را به کمک آمریکا و به اتکای طبقات دارا ملی کند، اقتصاد بدون نفت را هم می خواست با کمک آمریکا و همان طبقات پیش ببرد. باور کردنی نیست، ولی واقعیت است. او پس از بازگشت از آمریکا، همان وقتی که به نتیجه رسیده بود، با کمک آمریکا ملی کردن نفت ممکن نیست، از ترومن (رئیس جمهوری آمریکا) خواسته بود که به او کمک کند تا بتواند مدتی بدون نفت زندگی کند."

سیاست خارجی شرق گریز حکومت مصدق، بازتاب مشی او در برابر طبقه کارگر ایران و حزب سیاسی آن بود. در عرصه داخلی، گریز از همکاری و اتحاد ضروری - و حتی حیاتی - با حزب توده ایران، در صحنه خارجی به صورت دست رد زدن به سینه واقعی ترین دوستان جنبش ضد امپریالیستی خلق های ایران و خالی کردن پشت این جنبش در صحنه جهانی، ظهور می کرد. در واقع این دو عملکرد، دو روی یک سکه بودند. سیر انزوایی و عمدی سیاست مصدق در جهان امتداد طبیعی سیر انزوایی او در داخل کشور بود. و این تنها حزب توده ایران بود که به طور یکجانبه برای تغییر این سیر انزوایی و تبدیل آن به پیوند رزم جویانه در یک اتحاد خلقی و ملی تلاش می کرد.

سیاست حزب توده ایران نسبت به دکتر مصدق و دولت وی از ۳۰ تیر به نسبت قابل توجهی تفاهم آمیزتر شد. و اگر هنوز ناپیگیری هایی وجود داشت، از حادثه ۹ اسفند به بعد، این ناپیگیری ها هم از میان رخت بریست. در ۹ اسفند ۱۳۳۱ حزب پشتیبانی قاطع خود را از دکتر مصدق، در میدان عمل به معرض نمایش گذاشت. ماجرا از این قرار بود که:

برحسب توطئه قبلی دربار، می بایستی شاه اعلام دارد که برای معالجه به خارج می رود و تلویحا وانمود کند که این سفر نوعی اظهار عدم رضایت از دکتر مصدق است. طراحی شده بود که متعاقب اعلامیه دربار دستجات از پیش تدارک شده اوباش و نظامیان طرفدار شاه به خانه دکتر مصدق حمله کنند و او و یاران وفادارش را از میان بردارند. صبح ۹ اسفند نقشه آغاز به اجرا شد، اما صفوف عظیم حزب توده ایران و جمعیت ملی مبارزه با استعمار (سازمان علنی حزب) راه را بر مهاجمان بستند و آن ها را درهم شکستند. به دنبال این حادثه، نیروهای دموکراتیک طی ۴ روز در سطح شهرها به نمایش و تظاهرات خود علیه شاه و دربار ادامه دادند.

رفیق کیانوری در خاطرات خود آن روزهای سرنوشت ساز را چنین تصویر کرده است:

"برای حزب ما توطئه ۹ اسفند جدی ترین ناقوس خطر بود."

ما تردید نداشتیم که جبهه متحد همه نیروهای دشمن تصمیم آخرین خود را گرفته و هر لحظه باید در انتظار ضربه تازه‌ای بود. توطئه ربودن و قتل سرلشگر محمود افشارطوس (رئیس شهربانی مصدق) توسط باند جنایتکار آمریکایی - درباری، با شرکت مظفر بقایی، سرلشگر زاهدی، بهروشنی مشخص می‌کرد که کودتاچیان می‌کوشند اطراف مصدق را از کلیه عناصری که برای آنها نامطمئن بودند، خالی کنند. این توطئه فاش شد و دقیقاً معلوم گردید که چه دست‌هایی در پشت آن بودند. عاملان این جنایت بازداشت شدند.

تمام درخواست‌ها و فریادهای حزب ما برای محاکمه و مجازات جنیان که می‌توانست ضربه‌ای جدی علیه مرکز توطئه‌باشد، از طرف دکتر مصدق بی‌پاسخ ماند. درست مثل این که چشم و گوش دکتر مصدق در این جهت، یعنی در جهت دیدن خطر کودتا و شنیدن حذر باش‌ها به‌کلی از کار افتاده بود.

هر روز که به ۲۸ مرداد نزدیک‌تر می‌شدیم، آثار و نمونه‌های شدت یافتن خطر زیادتر می‌شد و به‌همان تناسب هم، صدای بیدارباش‌ها و هشدارهای حزب مارساتر می‌گردید. در رهبری حزب توده، ایران شناخت از ماهیت سیاست دکتر مصدق و لزوم پشتیبانی همه‌جانبه از او، مورد تأیید همه‌قرار گرفته بود. حزب توده ایران با اطلاع و حساب دقیق از امکانات نیروهای خودی و نیروهای دشمن (دربار و ارتش گوش به فرمانش، عمال امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس، همه مرتجعین یعنی طبقات حاکمه: کلان سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان و بخصوص بخش جداشده از جبهه ملی) به‌این نتیجه رسیده بود که جلوگیری از کودتا، تنها و تنها در صورت اتحاد و همکاری همه‌جانبه همه نیروهای ضدامپریالیستی، یعنی نیروهای توده‌ای و دکتر مصدق و هواداران راستین او، امکان‌پذیر است. تنها چنین اتحادی می‌توانست قشرهای وسیع مردم را برای مقابله با دسایس دربار و امپریالیست‌ها تجهیز کند. ولی از طرف دولت دکتر مصدق و همه گروه‌های وابسته به جبهه ملی، درست در جهت عکس حزب ما عمل می‌شد و به‌جای

نشان دادن جهت خطر اصلی، تنها به تحریک علیه حزب ما می پرداختند. تمام انتشارات حزب ما و گروه‌های وابسته به جبهه ملی در ماه‌های فروردین تا مرداد ۱۳۳۲ شاهد این واقعیت است. درست به همین علت است که مخالفان و دشمنان حزب توده ایران، در تمام ادعاهایی که در زمینه فعالیت حزب ما در دوران حکومت دکتر مصدق دارند، برای این دوران، یعنی دوران حاد شدن دسیسه‌های امپریالیسم، دربار و سرسپردگان، دوران تدارک و انجام کودتای نافرجام ۹ اسفند تا ۲۸ مرداد، نمی‌توانند حتی یک نمونه علیه سیاست و موضع‌گیری حزب ما در پشتیبانی همه‌جانبه از دکتر مصدق بیاورند.^۶

۲۸ مرداد، میوه طبیعی سیاست مصدق

فاجعه تاریخی ۲۸ مرداد، در سکوت و معاشات و وقت‌گذرانی بی‌هوده مصدق شکل گرفت، لحظه به لحظه تکوین یافت و ریشه‌های سرطانی خود را در سراسر کشور گسترد. پیش از آن که "روز" ۲۸ مرداد فرا رسد، روح خبیث آن، در کالبد مملکت حلول کرده بود.

کودتاگران که از دولت سر مصدق آزادانه درگشت‌وگذار و سرگرم توطئه‌چینی بودند برخلاف دولت جبهه ملی وقت را بی‌هوده تلف نمی‌کردند. آن‌ها با جاسوسان انگلیسی و سرجاسوسان و مستشاران آمریکا، جلسات مرتب داشتند و برای سرنگونی دولت قانونی نقشه می‌کشیدند. کودتاگران تا آستانه ۲۸ مرداد، اکثر واحدها و فرماندهان نظامی را در تهران و شهرهای مهم کشور با خود همداستان کرده بودند. جبهه متحد شریک‌ترین مخالفان تشکیل شده بود و پشت جبهه نظامی کودتا را مستحکم می‌کرد.

از دو رکن اصلی ماشین دولتی: ارتش و دستگاه اداری، فقط اجزاء پراکنده و ناچیزی از اولی و مواضع سست و بی‌خاصیت از دومی در دست دولت رسمی - که با بحران عمیق و افلاس شدید دست و پنجه نرم می‌کرد - بود. همین موقعیت لرزان دولت و وضع محکم نیروی سازمان یافته و آرایش دیده کودتا بود که به لوی‌هندرسن سفیر آمریکا جرات داد روز ۲۶ مرداد، چشم در چشم مصدق با وقاحت بگوید

"دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت

۶. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق. ص ۳۴ تا ۳۶.

بشناسد... آمریکا با تمام قوا از حکومت او جلوگیری خواهد کرد."

کودتای ۲۸ مرداد با شرکت مستقیم حزب توده ایران درهم شکست. سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی و مامور بازداشت مصدق، به ابتکار افسران توده‌ای بازداشت شد و شاه که از پشت صحنه بر این شبیخون نظامی نظارت داشت، از کشور گریخت. پیش از این حمله کودتایی، حزب توده ایران در ۳۰ تیر، در کودتای شهریور-مهر ۱۳۳۱، در ۹ اسفند ۳۱ با تمام قامت در برابر توطئه‌های ضد دولتی ایستاده و در نجات مصدق نقش تعیین‌کننده ایفا کرده بود. مکانیسم کودتا به اشکال مختلف از ۲۳ تیر ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ "چندین بار به کار افتاده و کارآمد بودن آن آزمایش شده بود". سرانجام باید ضربه نهایی، از جایی و در لحظه‌ای فرود می‌آمد. همه شرایط برای وارد آوردن این ضربه هر دم مساعدتر می‌شد. اگر ۲۸ مرداد هم با اقدامات لحظه‌ای و بی‌پشتوانه درهم می‌شکست، ماشین کودتا متوقف نمی‌شد. هر روز دیگری می‌توانست یک ۲۸ مرداد تمام عیار باشد. باید ریشه ۲۸ مرداد را خشکاند تا میوه زهرآگین آن به بار نیاید. کنه مساله این جا بود.

"جبهه متحد خلق وجود نداشت. مصدق و اطرافیان اش اسیر تعهداتی بودند که خود برای خویش بوجود آوردند: وفاداری به سلطنت، اتحاد با آمریکا و امتناع مطلق از همکاری با حزب توده ایران. محافل امپریالیستی و ارتجاعی که خود متحد و متشکل شده بودند، از این نقطه ضعف مصدق و هوادارانش حداکثر استفاده را می‌کردند و با تهدید و شانتاژ مانع از اتحاد نیروهای خلق می‌شدند. آنان هر روز مصدق و هوادارانش را متهم می‌کردند که خواستار تغییر رژیم و اتحاد با توده‌ای‌ها هستند. و هواداران مصدق نیز به‌جای این‌که به واقعیت زندگی تن در داده و با سربلندی و افتخار صف خود را روشن کنند و صریحا اعلام نمایند که برای دفاع از منافع ملی ایران راهی جز تغییر رژیم و اتحاد همه نیروهای خلق، از جمله حزب توده ایران وجود ندارد، تسلیم شانتاژ می‌شدند و با هزار دلیل و برهان می‌کوشیدند ثابت کنند به مقام متبع سلطنت و "حافظ استقلال میهن"، به "سوگند وفاداری که به قانون اساسی و شاه" خورده‌اند و به تعهداتی که برای مقابله با "خطر کمونیسم" دارند، همچنان وفادارند."

در چنین فضایی، شب ۲۸ مرداد، با گام‌های مطمئن پیش می‌آمد. پیش از آن که هر قدم جدید را بردارد، راهش را می‌کوبیدند و آب و جارو می‌کردند و بی‌طرفی مصدق و یارانش را با انواع تمهید برای دشمن جان خودشان می‌خریدند. وقتی لحظه موعود رسید، نیروی ارتجاع در اوج آمادگی و نیروهای مترقی گسیخته و بخش پورژوایی آن در قعر تزلزل، دودلی، محافظه‌کاری و سوءظن نسبت به متحدان پرولتری خود بود. حزب توده ایران از اعماق جگر فریاد می‌زد:

— خطر بالای سرماست.

اما دولت بورژوازی ملی، پیش از آن که به خطر واقعی بیندیشد، محو خطر موهوم "چپ" بود. از روز پیش از ۲۸ مرداد، جگله شوم آن را کاملاً آراسته بودند. برخلاف مشهور، این کودتا

"فقط به دست یک مشت اوباش که صبح آن روز به میدان آمده باشند، انجام نگرفت. دستگاه دولتی و به‌ویژه پلیس و ارتش، از قبل در دست کودتاجیان بود. حکومت نظامی — که به دست مصدق برقرار شد — به کودتاجیان (که این باز مستقیماً از سوی سفارت آمریکا هدایت می‌شدند) امکان داد که از شب پیش تمام شهر (چه تهران و چه شهرستان‌ها) را اشغال کنند."

"جو ضد توده‌ای که سازشکاران و مدافعین دروغین مصدق، به همراه عمال کودتا ایجاد کرده بودند، دست کودتاجیان را باز می‌گذاشت که از ساعت ۸ شب ۲۷ مرداد، هرصدای مخالف شاه را در کوچه‌ها خفه کنند. دستور فرمانداری نظامی به "مامورین انتظامی" که پس از ملاقات مصدق با سفیر آمریکا برای جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها صادر کرده بود، سرود یادمستان می‌داد و به فعالیت کودتاگران جنبه "قانونی" می‌بخشید. ساعت ۱۱ شب در واقع شهر اشغال شده و محیط وحشت بر همه جا حکم فرما بود. کینه ضد توده‌ای و تمایل عمیقی که سازمان‌هایی مانند نیروی سوم و جناح راست پان‌ایرانیست‌ها (ظاهراً مدافع مصدق) نسبت به رژیم سلطنتی و "دوستی" ایران و آمریکا داشتند، آن‌ها را در کنار کودتاجیان قرار می‌داد.

هیچ نیرویی مدافع واقعی مصدق و دشمن شاه در خیابان‌ها وجود نداشت، جز توده‌ای‌ها که آن‌ها هم با چنین شدتی کوبیده شدند. و اعلامیه فرمانداری نظامی مصدق علیه

آن‌ها صادر شد که حق تظاهرات ندارند .
موضوع مهمی که در ۲۸ مرداد نقش بسیار جدی ایفا کرد ،
سلطهٔ نیروی "انتظامی" در کارخانه‌ها بود . نیروهای
نظامی - کودتاچی از ماه‌پیش به‌بهانهٔ جلوگیری از
اعتصاب و غیره ، به‌طور ثابت واحدهایی را در کارخانه‌ها
و مناطق کارگری مستقر کرده و کارخانه‌ها را عملاً اشغال
کرده بودند . کارگران دلایل کافی و به‌حقی داشتند که
ناراضی باشند . فشار عمدهٔ اقتصاد بدون نفت بردوش
آنان بود . مصدق به‌ملاکین و سرمایه‌داران کم‌ترین فشار
نمی‌آورد . با این حال حزب تودهٔ ایران ، به‌همان نسبت که
در مشی اتحاد با مصدق پیگیرتر می‌شد ، از نفوذ خود در
میان کارگران برای جلوگیری از اعتصاب‌ها استفادهٔ بیشتری
می‌کرد به‌همین دلیل از چندماه پیش از کودتا ، هیچ
اعتصابی در کارخانه‌ها رخ نداد . با این حال سیاست‌نظامی
کردن کارخانه‌ها با شدت دنبال شد ."

وقتی لحظهٔ موعود فرارسید ، کودتا ذخیرهٔ کافی در پشت سر داشت .
"بنابراین کودتای ۲۸ مرداد به هیچ روی بی‌سازمان و
ال‌بختکی نبود ، پشت سرش نیرو داشت ."
تبادل نیروهای بالفعل به سود آن بود . و در صورت برخورد با مقاومت جدی
" کار به جنگ خانگی می‌کشید . برای مقابله با چنین
کودتایی می‌بایست :

جبههٔ متحد خلق وارد میدان شود و مصدق با تکیه به
اقدامات قانونی خود و با استفاده از تمام وسایل مردم را
مسلح کند و نیروهای نظامی وفادار به مردم را به حرکت
درآورد . مصدق از انجام این وظیفهٔ میهنی سر باز زد و به
مراجعات مکرر حزب ما پاسخ رد داد . به احتمال قوی
کودتاچیان می‌دانستند که مصدق چنین خواهد کرد .
"گناه می‌پرسند : با وجود این که حزب تودهٔ ایران تنها
ماند و مسلح نبود ، از هر نوع پشتیبانی اسمی مصدق هم
شده ، محروم بود . اقدامش برای مقابله با کودتا به معنای
قتل عام مبارزان توده‌ای می‌بود ، آیا - با وجود همهٔ
این‌ها - بهتر نبود حزب دست به اقدام بزند و شکست
روحي بعد از کودتا را لااقل تخفیف دهد ؟
لشکر در اثر داهیانہ خود گارل مارکس در بخش " تاکتیک

مبارزه طبقاتی پرولتاریا" از قیام کارگران پارسی در ۱۸۷۰
- با آن که بی‌موقع بود، پس از شروع مارکس به آن تهنیت
گفت - یاد می‌کند و می‌آموزد:

"در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه
ماتریالیسم دیالکتیک، مارکس در مسیر عمومی و فرجام نهایی
نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرم‌گم‌تری
است تا دست‌کشیدن از مواضع اتخاذ شده، تسلیم بدون
نبرد. چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و توان
پیگار را از او سلب می‌کند."

شاید به این معنا و به این مقصود، دست زدن به اقدام
تنها، سودمند بود. ولی فراموش نکنیم که ۲۸ مرداد هنوز
پایان کار نبود. امید می‌رفت که با عقب‌نشینی منظم بتوان
تهاجم قاطع‌تری را تدارک دید. در برابر چنین دورنمای
احتمالی، تصمیم‌گیری برای قتل‌عام مبارزان توده‌ای واقعا
دشوار بود. به علاوه در این روز قیام کارگری وجود نداشت
و چه بسا می‌بایست پیشاهنگ را به تنهایی به میدان
فرستاد."

تجربه ۲۸ مرداد، بنهای رودها خون و دریاها زنج است. این تجربه غنی
که خاکستر آرزوهای مردمی سلحشور و مجروح در آن مدفون است، امروز هم مثل
دیروز به اعجاز "اتحاد" اشاره می‌کند. این "شیشه عمر" انقلاب است.